

A Critical Review on the Book *New Left Thinkers*

Tayebe Domanlou*

Abstract

The *New Left Thinkers* is undoubtedly one of the most controversial and newsworthy works of the late English philosopher, Roger Scruton, which has been published in recent decades as a critique of the new left thinkers. Scruton analyzed, and critiqued the most important contemporary philosophers in the last decades, aimed to decrypt the new speak of the left discourse. The most common aspect between these thinkers, more than anything else, is the distance from the right discourse. By critical reading, Scruton tried to simplify the idea, complex language, and complicated theories of the New Left. He wanted to show how these ideas were emerged in emotional reaction to the historical events of their time, and actually they were rooted in the human's need for faith and belief in something. Although criticizing the mainstream of Scruton's time is a courageous subject, special and scares, and we can admire Scruton for doing this, in final analysis of this work, I must say Scruton argued and criticized the new left in a way that he should be criticized too. In the other word we can criticize Scruton as the same point that he criticized and accused the new left. Regardless of the content of his arguments, as the methodological view, his approach to these texts is selective, unscientific and emotional. By critical reviewing of this book, I try to prove my claim about the selective and emotional approach of Scruton in this article. Without arguing the content of his discussions, as far as possible, I show that the value-based approach and believing in single truth, and anger and hated of the Left and the New Left are the basis of his argument in criticizing the personality of thinkers, selecting and describing

* PhD in Political Thought, Tehran University, Tehran, Iran, t_domanlou@ut.ac.ir

Date received: 06-01-2022, Date of acceptance: 28-05-2022



their theory and finally Seizure as he desired the argument. He argued in the same way and the same style that he claimed the New Left did it.

Keywords: New Left, Right, Ideology, Post Modernism, NewSpeak, Capitalism, Socialism.

متفکران چپ نو خوانش انتقادی متفکران چپ نو

طیبه دومانلو*

چکیده

متفکران چپ نو یکی از پرحاشیه‌ترین و خبرسازترین آثار راجر اسکروتن، فیلسوف فقید انگلیسی، است که در دهه‌های اخیر در نقد متفکران چپ نو منتشر شده است. اسکروتن با هدف رمزگشایی از زبان ترازنویین گفتمان چپ نو مهم‌ترین فیلسوفان معاصر را بررسی و نقد می‌کند که وجه اشتراک آن‌ها بیش از هر چیز فاصله‌ای است که از تفکر راست دارند. او در این خوانش انتقادی تلاش می‌کند از پس زبان مغلق و نظریه‌های پیچیده، که گاه مبتنی بر تحلیل‌های تاریخی و روان‌شناختی‌اند، صورت ساده‌ای از ایده اصلی ارائه کند و نشان دهد این نظریه‌ها در واکنشی احساسی به تحولات زمانه خود شکل گرفته‌اند؛ نظریه‌هایی برآمده از نیاز به باور و ایمان. گرچه تلاش اسکروتن برای تحلیل و نقد جریان غالب زمانه‌اش شجاعانه و کم‌نظیر است، در تحلیل نهایی خود در همان وادی و به همان سبک و سیاق بحث خود را پیش می‌برد که شالوده و مبنای اصلی نقدش را شکل می‌دهد. فارغ از محتوا، از منظر روش‌شناختی، بیش تر انتقادهایی که در این کتاب بر متفکران چپ نو وارد می‌شود به خود او نیز وارد است و از این منظر، رویکرد او به این متون رویکردی گزینشی، احساسی، و غیرعلمی است. در این مقاله، از ره‌گذر خوانش انتقادی کتاب، برای اثبات این ادعا تلاش می‌شود و تا حد ممکن بدون ورود به محتوا، با بررسی رویکرد و روش اسکروتن در گزینش متون، به شرح نظریه‌ها و نقد محتوا پرداخته می‌شود که نگاه ارزش‌گذارانه، باور به حقیقتی واحد، و توسل به شخص‌بنیاد اساس نقد اسکروتن را شکل می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: چپ نو، راست، ایدئولوژی، پست‌مدرن، زبان ترازنویین، سرمایه‌داری، سوسیالیسم.

* دکتری اندیشه سیاسی از دانشگاه تهران، t_domanlou@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۱۶، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۰۷



۱. مقدمه

شاید تنها در اتویایی که چپ‌ها وعده داده بودند، در نظامی اشتراکی، می‌توان پایان جدال چپ و راست را تصور کرد؛ وقتی عدالت برقرار شده و بشر به آرزوها و خواسته‌هایش رسیده است، چنان‌که اکنون در اتویایی که مکتب فرانکفورتی‌ها نیز تصویر می‌کنند، این جدال و گفت‌وگو از ویژگی‌های اتویا و عامل پیش‌برنده آن است. جدال چپ و راست یا مفاهیم چپ و راست، که ابتدا بیش‌تر مفاهیمی سیاسی بودند و موافقان وضع موجود و طرف‌داران اصلاحات تدریجی را در بر می‌گرفت، در عصر مدرن و با آرای کارل مارکس با چهارچوبی فلسفی و نظری به موافقان و مخالفان رادیکال وضع موجود تبدیل شدند.

انسان مدرن خودآگاهی که آموخته بود می‌تواند عینکی را بردارد که با آن جهان را می‌نگرد و با عینکی دیگر تحول تاریخی را فهم و تبیین کند، برای به‌دست‌آوردن قدرت و تغییر وضع موجود برخاست و در پی دست‌یابی به جهانی رفت که مارکس تصویر کرده بود. بدین‌سان، نزاع‌های سیاسی در بسیاری کشورها فرودستان و کارگران را جذب کرد و توانست در بعضی کشورها قدرت را از آن خود کند؛ از آن چپ‌ها. این نزاع با خشونت و خون‌ریزی هم‌راه بود و بیش از هرچیز دشمنی آفرید. هرچند درنهایت به تغییر و تعدیل بسیاری از حکومت‌ها در غرب و روشن‌فکران منجر شد و شکل تازه‌ای به رقابت برای کسب قدرت و نقد حکومت به‌وجود آورد.

وقتی شوروی مرزهای نفوذش را گسترش داده و درحال بلعیدن بسیاری از کشورها بود و انگلیس و فرانسه زخمی از جنگ جهانی دوم و آمریکا، به‌عنوان مهم‌ترین نمایندگان نظام سرمایه‌داری، نگران قدرت‌گرفتن احزاب چپ و واگذارکردن قدرت بودند و در زمانه‌ای که هنوز شوروی نماینده آزادی‌خواهی و رهایی‌بخشی معرفی می‌شد و فضای دانشگاه‌ها و روشن‌فکری به اندیشه‌های چپ‌گرایش داشت و خواهان تغییر وضع موجود بود، اسکروتین، در این فضا و در قرن بیستم، شهادت به‌خرج داد و در مجله سالزبری ریویو (*The Salisbury Review*) متفکران چپ و جریان مسلط اندیشه در فضای آکادمیک را نقد کرد.

شجاعت و عزم اسکروتین برای نقد چپ پاسخ درخوری نیافت. کتاب با واکنش تند دانشگاهیان مواجه شد و از کتاب‌فروشی‌ها جمع شد و کم‌تر کسی از موضعی بی‌طرف و علمی انتقادهای اسکروتین را بررسی کرد. بیش‌تر رویکردها به کتاب کاملاً سیاسی و ایدئولوژیک یا در مدح کتاب و نویسنده یا حمله به نویسنده و شخصیت او بود. چاپ دوم و بازنگری‌شده کتاب نیز، گرچه پس از سقوط شوروی منتشر شد، سرنوشت متفاوتی نداشت و در کم‌تر نوشته‌ای به‌صورت علمی و از موضعی بی‌طرف به آن پرداخته شد.

از این رو، این مقاله بر آن است تا از موضعی بی طرفانه کتاب مدنظر را بررسی و نقد کند و نشان دهد که خود این اثر تا چه حد اسیر رویکردهای سیاسی و ایدئولوژیک است. گرچه اسکروتن در نقد متفکران چپ جسور است، اسیر فضای ایدئولوژیک آن زمان و نزاع چپ و راست شد و مهم ترین انتقاد او بر چپ نو به خود او نیز وارد است. اسکروتن به همان سبک و سیاق، با همان رویکرد گزینشی، و با همان احساس خشم و نفرتی متفکران چپ را می خواند که مدعی است آن ها در پس زبان مغلق، پیچیده، و ترازونین خود چنین می کنند. برای رسیدن به هدف مقاله، یعنی خوانش بی طرفانه و نقد و بررسی، پس از معرفی نویسنده و زندگی او، بر کتاب مروری خواهد شد. سپس، از منظر شکلی و ویرایشی، ناظر بر ترجمه فارسی کتاب، اثر بررسی می شود. سرانجام، کتاب از منظر محتوایی و روشی نقد خواهد شد. از آن جاکه هدف نویسنده این مقاله اثبات این مدعاست که رویکرد اسکروتن به این متون رویکردی گزینشی، احساسی، و غیرعلمی است و مهم ترین انتقاد او به خودش وارد است، تلاش می شود تا به نقد محتوایی کتاب، مگر به ضرورت، پرداخته نشود. با بررسی روش کتاب، نوع استدلال ها، و نتیجه گیری ها نشان داده خواهد شد که نگاه ارزش گذارانه، باور به حقیقتی واحد، و نقد شخصیت متفکر اساس نقد اسکروتن را شکل می دهد.

۲. راجر اسکروتن، نویسنده اثر

راجر اسکروتن (۱۹۴۴-۲۰۲۰ م)، فیلسوف، موسیقی دان، و روزنامه نگار انگلیسی، سال ۱۹۴۴ در لینکلن شایر، شرق میدلندز انگلستان، به دنیا آمد. پدرش معلم و از اعضای جناح چپ طبقه کارگر مانیکونیان بود؛ فردی افسرده و سرخورده که از طبقات مرفه جامعه نیز متنفر بود. در حالی که همسرش، بریل کلاریس، شخصیت ملایمی داشت و عاشق داستان های رمانتیک بود. اختلاف پدر و مادر و مشاجره آن ها فضای خانه را برای راجر تحمل ناپذیر ساخته بود و در شانزده سالگی آن جا را ترک کرد و تازمانی که مادرش مریض و در بستر مرگ افتاد، به خانه برگشت. هجده سالگی وارد کالج کمبریج شد و کمی بعد از علوم طبیعی به فلسفه تغییر رشته داد. سال ها، به عنوان استاد زیبایی شناسی، در دانشگاه بریک (Birkbeck) انگلستان تدریس کرد و هم زمان برای روزنامه ها می نوشت.^۱ اسکروتن در زندگی خود کارهای متنوعی انجام داد. علاوه بر کار در حوزه زیبایی شناسی موسیقی، پیانونواز ماهر بود، برای مجله ها می نوشت، و ستونی درباره شراب در مجله انگلیسی داشت. در حوزه فلسفه نیز درباره موضوعات متفاوتی نوشت؛ از متافیزیک، اخلاق، و زیبایی شناسی تا میل جنسی و نقد متفکران چپ. حتی درگیر فعالیت سیاسی بود و در دهه

۱۹۸۰ با مخالفان اروپای مرکزی پشت پرده آهین همکاری می‌کرد. سال ۱۹۸۲، سردبیر مجله سالزبری ریویو شد و تا سال ۲۰۰۱ به این کار ادامه داد. این مجله دنبال فراهم آوردن زمینه‌ای فکری برای محافظه‌کاری سنتی بود و از موضوع‌هایی مثل برابری خواهی، فمینیسم، چندفرهنگی، و مدرنیسم انتقاد می‌کرد. مواضع او در این مجله فعالیت دانشگاهی او را به‌مشکل انداخت. انتقادهایش به اندیشه چپ و دفاع از ری هاینفورد جو سنگینی در دانشگاه‌ها علیه او ایجاد کرد، تا آن‌جا که در سال ۱۹۹۲، بعد از حدود بیست سال تدریس زیبایی‌شناسی، دانشگاه بریک را رها کرد، مزرعه‌ای در ویلشایر به اسم «اسکروآباد» خرید، و به پژوهش ادامه داد. در سال ۲۰۱۶، به دلیل فعالیت در حوزه آموزش عمومی و توسعه فلسفه، لقب «سر» دریافت کرد.

اسکروتن فیلسوفی جنجالی بود که، برخلاف محافظه‌کاران، روحیه‌ای ماجراجو داشت. در مقام یک فیلسوف و روشن فکر حوزه عمومی، بیش از هر چیز به خاطر دیدگاه‌های محافظه‌کارانه و مخالفتش با چپ‌ها شهرت داشت، تا آن‌جا که بوریس جانسون، نخست‌وزیر بریتانیا، او را بزرگ‌ترین متفکر محافظه‌کار مدرن خواند. بیش از پنجاه کتاب در حوزه‌های زیبایی‌شناسی، سیاست، فلسفه سیاسی، اخلاق، و چهار رمان نوشت. هفت اثر او شامل کتاب‌های درباره سرشت انسان (۱۳۹۷)، زیبایی (۱۳۹۳)، فلسفه هنر و زیبایی‌شناسی (۱۳۹۳)، کانت (۱۳۸۹)، تاریخ مختصر فلسفه جدید (۱۳۸۳)، اسپینوزا (۱۳۷۶) به فارسی ترجمه شده، و کتاب متفکران چپ نو آخرین اثر ترجمه شده اوست.

۳. درباره متفکران چپ نو

کتاب متفکران چپ نو، که عنوان کامل آن احمق‌ها، کلاه‌برداران، و فتنه‌انگیزان: متفکران چپ نو (۲۰۱۵) است، نخستین بار در سال ۱۹۸۵ با عنوان متفکران چپ نو منتشر شد و مجموعه‌ای از مقاله‌های اسکروتن در نشریه سالزبری ریویوست. این مجموعه در دوران نخست‌وزیری مارگارت تاچر منتشر شد و خشم و انتقاد جامعه دانشگاهی را برانگیخت، تا آن‌جا که آن را «شروع یک پایان» برای اسکروتن و زندگی حرفه‌ای او خواندند. گویی تمام خشم و کینه از شش سال حکمرانی دولت محافظه‌کار تاچر ناگهان سیلی برای حمله پیدا کرده بود؛ کتابی که نویسنده آن از مخالفان برجسته جناح چپ بود. خود اسکروتن چنین واکنشی را انتظار نداشت و تمام نسخه‌های کتاب به درخواست ناشر بلافاصله از فروشگاه‌ها جمع شد.

اسکروتن سی سال پس از چاپ کتاب و در پی فرونشستن غلبه جریان‌های فکری چپ این مجموعه را براساس اتفاق‌های جدید بازنویسی و چاپ کرد. تفاوت این نسخه با نسخه ۱۹۸۵ حذف متفکرانی مثل رونالد دیوید لینگو، رودولف باهرو، و ایمانوئل والرشتاین و بررسی متفکرانی چون لکان، ادوارد سعید، بدیو، و ژیتک بود. خشم و نفرت اسکروتن در این سی سال نیز در بخش‌های جدید تأثیر گذاشته است.

بابک واحدی متفکران چپ نو را براساس نسخه دوم با نثری روان و زیبا ترجمه کرده و انتشارات مینوی خرد آن را در سال ۱۳۹۷ در هزار نسخه و ۴۲۲ صفحه عرضه کرده است. از بابک واحدی، دانش‌آموخته اقتصاد دانشگاه شهید بهشتی، در سال ۱۳۹۸ دو کتاب دیگر هم در حوزه فلسفه سیاسی ترجمه و چاپ شده است.

کتاب متفکران چپ نو، در قالب نه گفتار، مهم‌ترین متفکران جریان چپ نو در اروپا و آمریکا را نقد و بررسی می‌کند. نویسنده تلاش می‌کند تولد و رشد این جریان فکری را در بستر تاریخی و فرهنگی جامعه خودشان نشان دهد و هدفش، همان‌گونه که در مقدمه آورده، آشکارکردن پوچی و بی‌معنایی این نثرهای پیچیده و مغلق برای دانشجویان است. جز دو گفتار اول و آخر، که به چیستی جریان چپ و راست اختصاص داده شده، گفتار دوم تا ششم اندیشه دو یا سه متفکر جریان چپ براساس تحول تاریخی کشورشان بررسی شده است و نویسنده تلاش می‌کند تا با نشان‌دادن پیوندهای مفهومی و مضمون‌های تکراری، این متفکران را نقد کند.

۴. بررسی کتاب

گفتار نخست «چیستی چپ» نام دارد. اسکروتن، در گام نخست، در پاسخ به این سؤال که به چه دلایلی «آنارشویست‌هایی چون فوکو، جزم‌اندیشان مارکسیستی چون آلتوسر، نهیلیست‌های پرشوری مثل ژیتک، و لیبرال‌های سبک آمریکایی‌ای مثل دوورکین و رورتی» (اسکروتن ۱۳۹۷: ۱۲) را با عنوان «چپ نو» بررسی کرده است، به دو دلیل اشاره می‌کند: نخست، باور خود این افراد (اعترافشان) و دوم، نوع نگرش آن‌ها به جهان و تمدن غربی. او بحران مالی غرب و هم‌چنین فقر نسبی مردم را زمینه اصلی بازگشت تفکرات چپ پس از سقوط شوروی به عرصه سیاست می‌داند و دو هدف اصلی جناح چپ را عدالت اجتماعی - سازمان‌دهی مجدد و گسترده جامعه در جهت توزیع برابر امکانات و رهایی بخشی، رهایی از هرگونه ساختار، نهاد، عرف، و قرارداد ساخته‌شده توسط نظم بورژوازی، می‌داند. اسکروتن

امکان سازگاری این دو آرمان و عملیاتی‌بودن آرمان‌های چپ را به‌چالش می‌کشد. او مصادره و سپس استحالهٔ زبان سیاست را میراث اصلی چپ می‌خواند و مهم‌ترین هدف خود را رهانیدن زبان سیاست از زبان ترازنویین (newspeak) سوسیالیستی می‌داند (همان: ۲۰)؛ زبانی که در پی پاسداری از ایدئولوژی خود و تحمیل قدرت خود بر دیگران (مخالفان) از جعل واقعیت (با تغییر کلمات و ساخت برچسب‌ها) و القای این تصور که چیزی پنهانی در جریان است ابایی ندارد.

در پایان گفتار نخست، اسکروتین «بیزاری» را ویژگی اصلی تفکرات چپ می‌داند؛ موضعی وجودی در پی کسب قدرت مطلقه برای ویران‌کردن زندگی. از نظر او، چپ به‌سان نوعی دین گم‌گشته یا نوعی عرفان گنوسی، با توسل به دستگاه مهمل‌بافی، بر میراث تاریخی و تمدنی غرب رده‌ای می‌نویسد. بدین منوال، اسکروتین در گفتارهای بعدی تلاش می‌کند تا اندیشهٔ متفکران چپ را نوعی واکنش احساسی به وضعیت‌هایی تصویر کند که در آن به‌سر می‌بردند و در گفتار آخر آن را با نیازی دینی، نیازی که عمیقاً در «هستی‌گونه‌ای» ما ریشه دارد، مرتبط سازد. او می‌نویسد: «اشتیاقی برای عضویت در این جا هست که هیچ میزان از تفکر عقلانی، هیچ گواه و برهانی از تنهایی مطلق بشر یا ماهیت نابخشودهٔ محنت‌های ما، نمی‌تواند آن را از بین ببرد» (همان: ۴۰۱). عنوان گفتارهای بعدی کتاب در همین چهارچوب شکل می‌گیرد؛ بیزاری در بریتانیا، حقارت در آمریکا، حریت در فرانسه، و ملال در آلمان.

اسکروتین در گفتار دوم، «بیزاری در بریتانیا: هابزبوم و تامپسون»، به شرایط تاریخی پس از جنگ و آرای دو تاریخ‌نگار مشهور، اریک هابزبوم و ای. پی. تامپسون، می‌پردازد و «بیزاری» را مهم‌ترین ویژگی دوران پساجنگ می‌داند. حزب کمونیست در این شرایط از ره‌گذر بازخوانی تاریخ براساس درک ماتریالیستی از روابط توانست روشن‌فکران سرخورده را جذب کند.

گفتار بعدی، «حقارت در آمریکا: گالبرایت و دوورکین»، با مشخص‌کردن تمایز آمریکا با کشورهای اروپایی، یعنی اهمیت و نقش نهادهای بنیادین در جامعه، آغاز می‌شود. این پیشینهٔ تاریخی فلسفهٔ چپ آمریکایی را از تردید در نهادهای بنیادین جامعه و مالکیت به‌سمت آسیب‌شناسی جامعهٔ آزاد، مصرف‌گرایی، و جامعهٔ توده‌وار می‌برد. نخستین گرایش‌های چپ انحطاط آمریکا را محصول استقرار یک نظام قدرت می‌دانستند که فرهنگ مصرف را می‌پروراند. اسکروتین گالبرایت و دوورکین را تجسم تشکیلات لیبرال ستیزه‌طلب در آمریکا می‌داند که با زبان‌بازی و تحقیر دیدگاه‌های مخالف تلاش می‌کنند تا ارزش‌های موردقبول جامعه را تمسخر کنند و راهی برای جنگ باز کنند.

آرای سارتر و فوکو ذیل گفتار «حریت در فرانسه» بررسی می‌شود. اسکروتن، با اشاره به وقایع تاریخی فرانسه (تسلیم فرانسوی‌ها و تأسیس رژیم ویشی) و فروریختن انگاره ناسیونالیسم فرانسوی، مفهوم «خیانت» را یکی از پرتکرارترین مضمون‌های ادبیات فرانسه می‌داند که نشان‌دهنده سرخوردگی روح زمانه بود. بدین ترتیب، زمینه پناه‌بردن روشن‌فکران سرخورده به دامان حزب کمونیست فراهم می‌شود. در پی دو ایده تأثیرگذار کوژو و تفسیرش از «اریاب و بنده» هگل نیز، دوتایی‌های متضادی چون آزادی و بیگانگی، سوژه و ابژه، و بورژوا و پرولتاریا چهارچوب کلی دنیای پساجنگ را می‌سازد و «دیگری» به‌عنوان مسئول این وضعیت شناخته و نبرد با او آغاز می‌شود.

«ملال در آلمان: به قهقرا تا هابرماس»، گفتار پنجم، به بحران دانشگاه‌ها در آلمان پس از جنگ اشاره می‌کند؛ وقتی سنت دیرینه آموزش در آلمان در حال فروپاشی و اومانیسیم مارکسیستی مکتب فرانکفورت در حال ظهور بود. به عقیده نویسنده، چپ آلمانی نیز مانند مدل فرانسوی بین دو جنگ جهانی از بستر شکست سر برآورد و تحت تأثیر جورج لوکاک و تئودور آدرنو پروبال گرفت. لوکاک، با تحقیر میراث اجتماعی اتریش و با نقد سوسیالیستی فرهنگ، فرهنگ را سیل مبارزه با ارتجاع در مسیر انقلاب سوسیالیستی قرار دارد و لوکاک مضمون اصلی فلسفه کلاسیک آلمانی، یعنی سوژه-ابژه، را مبنای خوانش مارکسیسم. لوکاک از شیء‌گشتی و از خودبیگانگی انسان دوران جدید سخن و تبیین دنیا در قالب دو جبهه و دو نیروی پرولتاریا/بورژوا میراث او بود، برای آدرنو و مکتب فرانکفورت.

اسکروتن، در گفتار ششم، به فرانسه و به دستگاه مهمل‌بافی بازمی‌گردد. «مهمل در پاریس: آلتوسر، لکان، و دلوز» روایت خود را از دهه ۱۹۶۰ آغاز می‌کند؛ وقتی روشن‌فکران خود را به‌عنوان بخشی از طبقه کارگر تثبیت کرده و طبقه کارگر واقعی را از تاریخ حذف کرده بودند. اسکروتن، در تلاش برای رمزگشایی از زبان ترازوین آلتوسر با بررسی سبک و سیاق نوشته‌های او، شالوده و بنیان سخن آلتوسر را عبارت «ایمان می‌آورم تا بفهمم» و «ایمان بیاورید تا بفهمید» می‌داند. چهارچوب گفتار ششم را این عبارت شکل می‌دهد و اسکروتن تلاش می‌کند نشان دهد که آلتوسر، لکان، و دلوز بیش از هرچیز مهمل‌بافتند؛ مهملاتی که تنها در سایه ایمان می‌توانستند پوچی خود را پنهان کنند.

نتیجه دستگاه مهمل‌بافی پاریسی‌ها آغاز «نبردهای فرهنگی در سراسر دنیا» بود. گفتار هفتم به این نبردها از ره‌گذر اندیشه آنتونیو گرامشی در ایتالیا، ریموند ویلیامز و پری

اندرسون در انگلستان، و به‌اختصار ریچارد رورتی و ادوارد سعید در آمریکا اختصاص دارد. اسکروتن یکی از تناقض‌های مارکسیسم را آمیختن نظریه‌ای از ضرورت تاریخی با عمل انقلابی توصیف می‌کند که به رهبری وابسته و نیازمند به قهرمان (روشن‌فکر) است؛ تناقضی که شاید بتوان در دوران چپ نو گرامشی را نماد آن دانست و نتیجه آن بازنویسی برنامه درسی در بریتانیا و تغییر کل نظام آموزش در آمریکا بود.

«کراکن بیدار می‌شود: بدیو و ژیتک» عنوان گفتار هشتم است. کراکن هیولایی افسانه‌ای است و زمانی از اعماق دریا (فرانسه) برمی‌خیزد که ظاهراً دوران تسلط چپ‌ها به‌پایان رسیده است؛ وقتی انقلاب فرهنگی گرامشی رنگ باخته، اتحاد جماهیر شوروی فرو ریخته است، و ویلیامز، تامپسون، دلوز، رورتی، و سعید مرده‌اند. دورانی که آلن بدیو و ژیتک بیدار می‌شوند. اسکروتن، پس از شرح آرای بدیو، او را ملغمه‌ای پرشاخ‌وبرگ از خواب‌وخیال و دراصل رونوشتی از فلسفه سارتری تعهد معرفی می‌کند. اسلاوی ژیتک، تأثیرگذارترین حواری بدیو، آخرین متفکری است که اندیشه و زندگی او بررسی می‌شود.

آخرین گفتار «چیستی راست» است. اسکروتن با تکرار برخی از انتقادهایی که به چپ‌ها وارد کرده بود، به‌ویژه ناتوانی آن‌ها در ارائه یک بدیل واقعی برای کاپیتالیسم، در این گفتار تلاش می‌کند این بدیل را از منظر راست بازآفریند. از منظر اسکروتن، بدیل چپ یعنی جهانی فارغ از قدرت به‌منزله سرکوب بخشی از وجود انسانی و رقابت است و به نظامی از سلطه ختم می‌شود. اما بدیل راست نه حذف خصایص انسانی که کاستن از آسیب‌های آن است. اسکروتن در پایان تلاش می‌کند به این سؤال پاسخ دهد که چرا، باوجود میراث و تجربه کمونیسم، چپ‌ها هنوز در جامعه طرف‌دار دارند و راست‌ها در حاشیه‌اند و درنهایت آرمان و جریان چپ را با نیاز دینی پیوند می‌زند؛ نیازی که با هستی بشر سرشته شده است، و چپ موفق می‌شود خدای انتزاعی برابری را در پاسخ به آن مطرح کند.

۵. نقد کتاب

۱,۵ نقد شکلی اثر

۱,۱,۵ درباره ترجمه

کتاب *متفکران چپ نو*، به‌همت بابک واحدی، مترجم کتاب، ترجمه خوب و روانی دارد. صفحه‌آرایی و فهرست‌بندی کتاب منظم و آراسته است. ترجمه خوب و دقیق کتاب و

توجه به ساختار زبان فارسی باعث می‌شود خواننده به‌ندرت احساس کند متنی ترجمه می‌خواند و از متنی روان، به‌رغم پیچیدگی مطالب، لذت ببرد. تنها استفاده از وام‌واژه‌ها، نداشتن پی‌نوشت‌های توضیحی، و ذکر نکردن املاهای انگلیسی، فرانسه، یا آلمانی برخی اسامی و مفاهیم، و یک‌دست نبودن متن در رابطه با نکات اشاره‌شده تا حدودی به ترجمه آسیب رسانده است. به‌بیان‌دیگر، املاهای برخی از اسامی یا مفاهیم در پانویشت آمده و برخی دیگر نیامده است. پی‌نوشت مترجم نیز تنها درباره برخی وام‌واژه‌ها به فهم و درک بحث کمک می‌کند، درحالی‌که درمورد برخی دیگر یافتن معنای آن‌ها به خود خواننده واگذار شده و به املاهای واژه نیز اشاره نشده است.

در این اثر، آرای بیش از پانزده نفر از متفکران چپ بررسی و مفاهیم بسیاری در حوزه‌های ادبی، هنری، و اقتصادی مطرح شده که برای خواننده غربی آشناست، اما خواننده فارسی برای درک بهتر آن‌ها نیازمند توضیحات مترجم است؛ به‌خصوص املاهای نام متفکران و برخی از مفاهیم ضروری است. مترجم در این مورد رویکرد یک‌سانی ندارد، درحالی‌که کتاب پر است از اسامی نویسندگان، شاعران، و آهنگ‌سازان که نام برخی در پانویشت آمده و نام برخی دیگر ذکر نشده است. دست‌کم مترجم می‌بایست در پیش‌گفتار درباره این‌ها گزینش توضیح می‌داد.

استفاده بسیار زیاد از وام‌واژه‌ها یکی دیگر از ضعف‌های ترجمه است. این وام‌واژه‌ها به‌شیوه‌های مختلفی به‌کار رفته‌اند؛ برخی مفاهیم کلیدی هستند، برخی عبارت‌های مصطلح، و برخی اسامی مجله‌ها و روزنامه‌ها. وام‌واژه‌هایی چون «اتوس» (اسکروتون: ۱۳۹۷: ۷۲)، «پورسوا» و «آن‌سوا» (همان: ۱۲۵)، «گوشیست» (همان: ۱۴۴)، «کیچ» (همان: ۲۰۳)، «تخنه» (همان: ۲۰۰)، «اکس-زیستنت» (همان: ۲۵۵)، و «ژویسانس» (همان: ۲۷۲) که در پی‌نوشت نه توضیح دارند و نه به املاهای آن‌ها اشاره شده است. وام‌واژه‌هایی چون «هرشافتسفرای» (همان: ۲۱۰)، «ریزوم» (همان: ۲۶۵)، «فاشیو» (همان: ۲۸۲)، و «فورسینگ» (همان: ۳۳۹) نیز گرچه در پانویشت توضیح داده شده‌اند، به معادل فارسی آن‌ها در متون دیگر اشاره نشده است. برخی از وام‌واژه‌ها نیز، باوجود داشتن معادل فارسی مناسب مانند «ریویو» (همان: ۲۲۹)، «بیبی‌بومر» (همان: ۲۷۸)، «پوئم» (همان: ۳۴۳)، یا «پروبلماتیک» (همان: ۲۱۰) استفاده شده‌اند.

در معنای عبارت‌های گرت‌برداری شده هم شیوه ثابتی به‌کار گرفته نشده است. معنای برخی جلوی آن‌ها داخل پرانتز آورده است و املاهای برخی در پانویشت و برخی هیچ‌یک را

ندارند. برای نمونه، می‌توان به «ناشا» (مال ما) (همان: ۵۶)، «لَنَفَه، سِ لَزوتخ» (به‌معنای دیگران جهنم‌اند)، و «راتیو دِسیدنتی» (همان: ۸۶) اشاره کرد.

اسامی مجله‌ها یا جنبش‌ها به زبان اصلی و به دستورخط فارسی نیز در متن قابل توجه است؛ مجله‌هایی چون پست‌اند پرزنت (همان: ۳۸)، نیوریزنر (همان: ۳۹)، یونیورسیتیزاند لغت ریویو (همان: ۳۹)، گرور (همان: ۱۰۷)، کایه دول کیزن (همان: ۱۰۹)، رونووو کاتولیک (همان: ۱۰۹)، کرونیک (همان: ۱۱۰)، ل تام مدرن (همان: ۱۱۶)، زایتشریفت فور سوتزیالفورشنونگ (همان: ۱۹۷)، ریزورجیمنتو (همان: ۲۷۹)، جنبش نیلونگ (همان: ۲۷۹). شاید این کار به خواننده کمک می‌کند با آن دوران ارتباط بیش‌تری برقرار کند. بهتر بود مترجم در پیش‌گفتار در این باره توضیح می‌داد و ذهن خواننده را برای دیدن چنین واژه‌هایی در متن فارسی آماده می‌کرد.

۲,۱,۵ ویرایش و ویراستاری

مهم‌ترین مشکل کتاب بی‌دقتی در استفاده از علامت‌های سجاوندی (نگارشی) است. جمله‌ها با مهارت ترجمه شده‌اند و متن روان است، اما ویراستار علامت‌های سجاوندی را به‌درستی به‌کار نبرده است. متن از ویرگول‌های زائد پُر است. مثلاً قبل و بعد از حروف ربط ساده و مرکب مانند «و»، «یا»، «یا ضمایی مانند «ما». نقطه‌ها نیز، به همین صورت، داخل پرانتز یا گیومه آمده‌اند یا بدون کامل شدن معنا در پی فعل آمده‌اند. جمله‌های بسیاری و برخی بندها با «و» شروع می‌شود. گاهی به‌نظر می‌رسد این متن با شیوه‌های نرم‌افزاری و بدون توجه به معنا ویرایش شده است. از آن‌جاکه نمونه‌ها یا عبارت‌هایی که به‌لحاظ مفهومی به علامت‌های سجاوندی مثل ویرگول نیاز دارند نیز کم نیست، بی‌دقتی در به‌کاربردن علامت‌های سجاوندی گاهی باعث می‌شود خواننده ناگزیر از خواندن دوباره جمله باشد یا جمله ابهام داشته باشد. از دیگر اشکال‌های ویرایشی تطابق نداشتن فعل با زمان جمله (اسکروتن ۱۳۹۷: ۱۴۱، ۱۴۲، ۲۳۲) و هم‌چنین حذف افعال بدون قرینه (همان: ۸۳، ۱۵۹، ۲۳۴، ۲۴۹) است.

۲,۵ تحلیل و ارزیابی محتوایی اثر

تحلیل و ارزیابی بررسی انتقادی اسکروتن درباره هر متفکر، ادعاها، و نقدهای مطرح‌شده وقت بسیار، تسلط کامل روی متون، و تخصص بسیار می‌خواهد. از این‌رو، در تحلیل و

ارزیابی این اثر، بدون پرداختن به انتقادهای وارد شده بر تک‌تک متفکران، نقد کلی اسکروتین درمورد چپ نو بررسی و با در نظر گرفتن چهارچوب کلی اثر، بر نقد شکلی آن یعنی نوع ادبیات، روش، نوع استدلال‌ها، و ارجاع‌دهی تمرکز می‌شود.

الف. مهم‌ترین نقد به کتاب رعایت نکردن اصول علمی و دانشگاهی در نگارش مباحث است. این نقد هم از نظر روش و نوع استدلال‌ها و هم از نظر ادبیات، قضاوت‌ها، و ارزش‌گذاری‌ها وارد است. البته اسکروتین در پیش‌گفتار کوتاهی که بر نسخه دوم نوشته است، می‌گوید ترجیح می‌دهد این کتاب را نوعی اعلامیه تحریک‌آمیز بخواند. البته، از تلاش برای پرداختن به نقاط قوت این متفکران نیز می‌گوید و امیدوار است متنی خواندنی برای هرکس با هر عقیده سیاسی باشد (اسکروتین ۱۳۹۷: ۹). با وجود این، صرف‌نظر از عنوان اصلی کتاب که بخش دوم آن در ترجمه فارسی نیامده (احمق‌ها، شارلاتان‌ها، و...)، این مقاله‌ها از گفتار چهارم به بعد بیش‌تر در صدد نفی و تخریب‌اند تا نقد و بررسی. این موضوع در گفتار ششم، «مهم‌ل در پاریس»، به‌اوج خود می‌رسد. به‌نظر می‌رسد، این گفتارها بیش‌تر در فضای احساسی، خشم، و نفرت نوشته شده‌اند تا از موضع بی‌طرفانه یا دست‌کم حقیقت‌جویانه؛ موضعی که نویسنده بارها در نقد اندیشه چپ‌ها به آن اشاره می‌کند. البته، باتوجه‌به مواضع و پیشینه اسکروتین، می‌دانیم نویسنده به جریان فکری راست و محافظه‌کار تعقل دارد و در این بررسی بی‌طرف نیست، اما سبک، روش، و ادبیات این مقاله‌ها، فراتر از این مفروضات، بسیار غیرعلمی و جانب‌دارانه است و اصول دانشگاهی و علمی در آن‌ها رعایت نشده است. در ادامه، تلاش می‌شود تا با ذکر نمونه‌هایی این ادعا اثبات شود و نشان داده شود که نویسنده در نقد آرا بارها به برهان شخص‌بنیاد (argumentum ad hominem) (نقد من قال) متوسل می‌شود و با منکوب کردن شخصیت متفکر نادرستی ایده را نتیجه می‌گیرد.

ب. ادبیات، الفاظ، و اصطلاحات به‌کاررفته در این گفتارها غیرعملی و جانب‌دارانه است:

۱. نویسنده، به‌غیراز متفکران انگلیسی و آمریکایی که در گفتار دوم و سوم به آن‌ها می‌پردازد، تقریباً تمام متفکران چپ نو را افرادی شارلاتان و دارای پارانویا معرفی می‌کند. این اتهام به فوکو با عبارت «تردستی نسبی‌نگرش» (همان: ۱۵۰) و در این جمله‌ها در صفحه ۱۵۹ وارد می‌شود: «این‌که در نوشته‌های او [فوکو] جنون دروغ‌گویی و حتی پارانویا موج می‌زند، به‌اعتقاد من، جای شک ندارد» و به آلتوسر پس از گمانه‌زنی درباره انگیزه‌اش از قتل همسر:

ذهنیت پارانوایی، از آن‌جاکه می‌خواهد به هر قیمت که شده وهم صحتِ مطلقِ خودش را حفظ کند، خودش را به خرافه تبدیل می‌کند و هرآن‌کس را که سلطه او را نپذیرد شر و بدکاره می‌خواند و آزار می‌دهد (همان: ۲۴۶)؛

اتهامی که در صفحه ۲۳۹ و صفحه ۲۴۵ نیز تکرار می‌شود. هورکهایمر و آدرنو نیز به‌سان فروشنده‌گانی توصیف می‌شوند که «فنون قدیمی تر فروشنده‌گی‌شان نتوانست چهره واقعی محصول بنجل‌تقلبی‌شان را بپوشاند» (همان: ۲۰۱). لکان هم از همان ابتدا یک شارلاتان است که به بیمارانش یاد می‌داد به همان «زبان پارانوایی دکترشان» سخن بگویند (همان: ۲۴۹)؛ اتهامی که بارها تکرار می‌شود: «لکان به قدرت بی‌حد مهمل پی برده بود» (همان: ۲۵۱)؛ گویی «ژک لکان آن شارلاتان دیوانه‌ای نیست که... شرح دادم» (همان: ۳۳۵). این اتهام شامل حال دلوز هم می‌شود و شاید خواننده می‌شود (همان: ۲۵۵). اسکروتن در بررسی جمله‌هایی که از دلوز و گتاری نقل می‌کند می‌نویسد:

لحن شاد این نوشتار، که می‌شود آن را نشانه اختلال روانی دانست، نشان از اعتماد و اعتقاد کامل به کشف و شهود صورت‌گرفته دارد که چونان قوزک زیبایی از زیر برقع بیرون انداخته می‌شود و بعد از نظر پنهان می‌شود (همان: ۲۶۴).

در گفتار هفتم، پس از رد و نفی نسبی‌گرایی و پست‌مدرنیسم، نسبی‌گرایان و طرف‌داران این نظریه را «امت نوین بی‌ریشگان» می‌خواند و می‌نویسد: «از این روست که، در آثار رورتی و سعید، قصد مزورانه مشتری می‌بایم» (همان: ۳۳۱). بدیو و ژیزک نیز قصد آشکاری برای فریب‌کاری و دروغ‌گویی دارند (همان: ۳۴۶، ۳۶۱، ۳۷۸).

۲. اسکروتن در نتیجه‌گیری‌ها، در انتخاب الفاظ، و در توضیح ایده‌ها از ادبیاتی آزردهنده و، به قول خود او، تحریک‌آمیز استفاده می‌کند که با ادبیات علمی و دانشگاهی فاصله دارد. برای نمونه، در اظهارنظری درباره هابرماس می‌گوید: «با این وجود، با بسامدی کم و بیش بیش‌تر از سطور نوشته شکسپیر که از دستگاه تایپ یک میمون فرو می‌ریزند، ایده‌های جالب بسیاری در سبد کاغذباطله‌های نثر هابرماس ظهور می‌کنند» (همان: ۱۷۱). در نقد ایده لوکاچ درباره تقابل آگاهی بورژوازی و آگاهی پرولتاریا و با تقلیل و آشکارکردن تناقض‌های آن با عبارت‌هایی چون «چرند نگویند!»، «رجال‌های ضدانقلابی» (همان: ۱۹۰)، «بس کن رفیق!» (همان: ۱۹۱) برمی‌خورد. در بررسی و نقد تمایز میان رفتار «هدف‌دار-عقلانی» و «ارتباطی» هابرماس نیز می‌نویسد: «فرق میان قفل سکوت بر دهان زدن و چاک دهان را گشودن، جوری بزک شده که به یک بینش نظری شگرف بنماید»

(همان: ۲۱۱) و بدین ترتیب، بحث هابرماس دربارهٔ این تمایز را نقل می‌کند. حتی در توصیف طرف‌داران آلتوسر نیز به همین شیوه عمل می‌کند: «نوجه‌های جدیدالایمان پس از خواندن جمله‌هایی مثل این حیرت‌زده آن‌ها را در دلشان تکرار می‌کنند. این جمله‌ها همان خاصیت سرگیجه‌آور و خلسه‌آوری را دارند که حشوهای قبیح استالین داشتند» (همان: ۲۴۲). عبارت‌های توهین‌آمیز، توصیفات زننده، و حتی گاه جنسی (همان: ۲۵۴) نیز در کتاب کم نیستند: «لفافی از مهملات» (همان: ۲۳۷)، «جریان ظاهراً بی‌پایان نشخوار» (همان: ۲۰۹)، «روده‌درازی‌های هگلی کوژو» (همان: ۲۴۷)، «مُهمل مُسکِر (و مسموم‌کننده)» (همان: ۲۴۸)، «نشخوارهای فکری لکان» (همان: ۲۵۱)، «آروغ‌های پرشور و حرارت» (همان: ۲۶۳)، «نثر ول‌گرد پُر از لاف و خودستایی» (همان: ۲۷۳)، «آذوقه رسانان مُهملات مُد روز» (همان: ۳۶۴).

این درحالی است اسکروتین از موضع نقد در بررسی آثار برخی از متفکران به نثر آن‌ها اشاره می‌کند و آن‌ها را سراسر هتاک‌های سیاه‌وسفیدی می‌داند که «به‌سبک آن دختر مستخدمهٔ آلبانیایی» که پتر سیمپل توصیف کرده، نگاشته شده است. در نقد لوکاچ، نثر او را نثری «مشمزکننده» (همان: ۱۹۵)، لحن آدرنو را هم‌چون لوکاچ آکنده از نفرت (همان: ۱۹۷)، و لحن آلتوسر را احساسی و انقلابی (همان: ۲۴۴) می‌خواند.

۳. عبارت‌های جانب‌دارانه و ارزشی نیز گه‌گاه در متن می‌آیند؛ عبارت‌ها و گزاره‌هایی هدف‌مند که متضمن نگاهی ارزشی هستند. نویسنده، در بررسی آرای متفکران راست و محافظه‌کار، اغلب از صفاتی مثل «حقیقی»، «راستین»، و «اصیل» استفاده می‌کند؛ در اشاره به آرای هایک در مقابل دوورکین می‌نویسد: «هایک هدف حقوق عرفی را نه مهندسی اجتماعی که عدالت در معنای درست کلمه می‌دانست...» (همان: ۸۶)، یا «ازاین‌رو قوانین راستین - یا به‌قول هایک "قواعد انتزاعی" -» (همان: ۸۷)، یا در نقد گالبرایت می‌نویسد: «گالبرایت، هم‌چون مارکس، روان‌شناسی را در لوای اقتصاد پنهان می‌کند و پیش‌نهادهای سیاسی مضحک‌ش را طوری مطرح می‌کند که گویی یکی مثل هایک یا یکی مثل کینز پای آن‌ها را مهر تأیید زده» (همان: ۷۵). در نقد خوانش آلتوسر از تاریخ فلسفه، خوانش او را تحریف تاریخ واقعی فلسفه می‌خواند (همان: ۲۴۳). استفاده از چنین صفت‌هایی و به‌کارگیری ظریف و دقیق آن‌ها در نقل آرای متفکران هم‌کیش یا روایتی از تاریخ، که می‌پسندد، بیش از هر چیز به همان فریب و تردستی زبان ترازونینی می‌ماند که متفکران چپ را به آن متهم می‌کند.

ج. روش کار اسکروتن در این نقد و بررسی‌ها نیز اغلب غیرعلمی است:

۱. اسکروتن در بررسی آرای برخی متفکران چپ‌گزینشی عمل می‌کند و بدون در نظر گرفتن کلیت و هدف آن‌ها بخشی‌هایی از اندیشه یا متن آن‌ها را ذکر می‌کند و از آن نتایج دل‌خواه خود را می‌گیرد. روش‌گزینشی به‌شیوه‌های مختلفی صورت می‌گیرد:

- انتخاب و گزینش جمله‌هایی پیچیده و بندهایی سخت که معنای مستقلی ندارند و معنای آن‌ها در بندهای پس یا پیش آن‌ها کامل می‌شود. نویسنده، به‌خصوص در مورد متفکران فرانسوی، عمدتاً بندی سخت و پیچیده را انتخاب می‌کند و گاه با چند عبارت توضیحی درباره بحث و گاهی بدون ارائه هیچ توضیحی بخشی از متن را می‌آورد و بعد می‌پرسد: «چیزی فهمیدید» یا «نگران نباشید، اساساً قرار نبود چیزی بفهمید»، و نتیجه می‌گیرد این صرفاً یک دستگاه مهمل‌بافی است. این موضوع چنان پیش می‌رود که پس از خواندن عبارات ذیل، از خود می‌پرسید آیا اسکروتن خود کاری جز این می‌کند:

از این رو، قصد آلتوسر از روی آوردن به متن کاپیتال نه فقط آشکار ساختن هیبت ترس‌ناک دینی آن که هم چنین بیرون کشیدن عبارت یا پاراگرافی از آن است تا بعد آن را در لفافی طلسم و جادوی متافیزیکی بیچد؛ هم‌چون یک عارف مست که دارد *اناجیل* را تفسیر می‌کند (همان: ۲۴۳؛ بنگرید به همان: ۲۳۷، ۲۵۹، ۲۶۳).

- بی‌توجهی به معنای مفاهیم کلیدی: توجه به مفاهیم کلیدی و معنای آن‌ها در بررسی اندیشه یک متفکر در فهم و برطرف شدن برخی ابهامات نقش مهمی را ایفا می‌کند. برای نمونه، اسکروتن می‌گوید که آلتوسر دشمنان کنش نظری را تجربه‌گرا می‌خواند؛ یعنی کسانی که باور به انتزاع دارند، و از دکارت، هگل، و کانت نام می‌برد و نتیجه می‌گیرد این تحریف آشکار تاریخ واقعی فلسفه است و هدف آلتوسر از این کار طلسم و جادوی ماست (همان: ۲۴۳). درک این بحث مستلزم درک معنایی است که آلتوسر از تجربه‌گرایی مراد می‌کند و اسکروتن آن را نمی‌گوید و خواننده از خود می‌پرسد چگونه تجربه‌گرایی هر دو مفهوم باور به انتزاع و مخالفت با کنش نظری را در خود دارد؛ دو مفهومی که با یک‌دیگر در تضادند. هم چنین، فیلسوفانی مانند دکارت، هگل، و کانت بیش از هر چیز به ایدئالیست‌ها نزدیک‌ترند. بنابراین، چگونه آلتوسر آن‌ها را تجربه‌گرا خوانده است؟

البته گمان می‌رود این پاسخ که آلتوسر در پی تحریف تاریخ فلسفه و سحر و جادوی ما بوده آخرین احتمالی است که باید در نظر گرفت و محتمل‌ترین پاسخ تفاوت فهم متعارف ما از تجربه‌گرایی با آلتوسر است. هرچند می‌توان، با کمی تسامح، از برداشت‌هایی چون این گذشت و آن‌ها را بیش‌تر اشتباه یا بی‌دقتی خواند، اگر در متن به یکی دو مورد محدود می‌شد. مفهوم آزادی در فلسفه سارتر هم مبهم است (همان: ۱۲۰-۱۲۳). با وجود شرح نسبتاً مبسوط مباحث سارتر، به آنچه سارتر از این مفهوم مراد می‌کند توجهی نمی‌شود. به نظر می‌رسد اگر اسکروتن به‌راستی در پی فهم متون متفکران چپ بود و از ابتدا مهم‌بودن آن‌ها را مفروض نمی‌گرفت، شاید با هم‌دلی بیش‌تری این آثار را می‌خواند و پاسخ‌های بهتری پیدا می‌کرد.

- بی‌توجهی به کلیت فلسفه متفکران چپ: این موضوع در بررسی بسیاری از متفکران مشهود است. اسکروتن در بررسی آثار تامپسون در موارد بسیاری با او هم‌راه می‌شود و بررسی تاریخی و تحلیل او را درست و محافظه‌کارانه می‌خواند، اما نتایج تامپسون از بررسی و تحلیل را نمی‌پذیرد. او، بدون نشان‌دادن گسستی معرفت‌شناسانه یا سیاسی در آرای تامسون یا ارائه دلایلی مستند برای نتیجه‌گیری‌های غلط تامپسون از مقدمات درست، با احساسی خواندن نگاه تامپسون به مسئله (مثلاً طبقه کارگر) (Coates n.d.: 200) تامپسون را فردی نیازمند باور معرفی می‌کند که در نتیجه‌گیری‌ها، صرفاً باور خود را بیان می‌کند. درباب آرای اندرسون نیز، با نادیده‌گرفتن تمایز بسیار مهم اندرسون در مورد مفهوم تعیین‌کنندگی کنش در مارکسیسم، تمایزی که هسته اصلی درک اندرسون از طبقه را شکل می‌دهد او را نقد می‌کند (ibid.: 206). رورتی و آرای مکتب فرانکفورت نیز به همین شیوه نقد می‌شوند. رورتی به نسبی‌گرایی و مخالفت با ارزش‌های جامعه غربی و میراث روشن‌گری متهم است، درحالی‌که رورتی از منظر یک پراگماتیست و اتفاقاً نه نسبی‌گرا و با مفهوم رند (irony)، اعلام می‌کند تا اطلاع ثانوی مدافع ارزش‌های جامعه و میراث خود است، تازمانی که ارزشی فراتر از آن مطرح نباشد. رورتی در مقاله «هویت اخلاقی و استقلال شخصی» نیز، از منظری جامعه‌شناختی و سیاسی، منتقد برخی آرای نیچه و فوکو به دلیل نفی ارزش‌های جامعه مدنی و مبانی دموکراسی است (رورتی ۱۳۷۹)، چراکه هم‌بستگی اجتماعی

و هرگونه بنیانی در جامعه را به چالش می‌کشند. بحث اصلی رورتی در این مقاله اهمیت تفکیک حوزه عمومی از خصوصی و تمایز میان مسئولیت شهروندی و شخصی است. این نقد درباره مفهوم آرمان‌شهر در آرای مکتب فرانکفورت و هابرماس نیز صادق است. اسکروتن برای اثبات ادعای خود مبنی بر این‌که آرمان‌شهر در مکتب فرانکفورت، نه به‌سان راه‌نمایی برای حرکت، بلکه جامعه‌ای دست‌یافتنی و عینی (هم‌چون آرمان‌شهر کمونیست‌ها) است، باید با ارائه شواهد و مستندات پیش رود و نمی‌تواند فهم خود از آرمان‌شهر یا فهم متعارف از این مفهوم را ملاک قرار دهد؛ گویی هرکه از آرمان‌شهر سخن می‌گوید آن را به‌شیوه‌ای کمونیستی مراد می‌کند، درحالی‌که فرانکفورتی‌ها از منتقدان آرمان‌شهرگرایی بودند. از این‌روست که نگارنده مقاله حاضر مدعی است که اسکروتن در نقد این آرا گزینشی عمل می‌کند و بدون در نظر گرفتن کلیت نظریه بخش‌هایی از آن را به‌عنوان شاهدهی بر مدعای خود ذکر می‌کند.

۲. مصادره‌به‌مطلوب: اسکروتن اغلب از موضوعات مطرح‌شده و حتی نقل‌قول‌ها نتایج دل‌خواه خود را می‌گیرد. نویسنده یکی از مضمون‌ها و باورهای کلیدی فلسفه آلتوسر را عبارت «ایمان بیاورید تا بفهمید» می‌داند و در ذکر دکترین ایمان آلتوسر بندی از کتاب برای مارکس را نقل می‌کند (اسکروتن ۱۳۹۷: ۲۴۰-۲۴۱)؛ بندی که تأکید می‌کند برای فهم هر نظریه باید سند اعتبارش را هم دید. درواقع، برای خواننده این سؤال مطرح می‌شود که چگونه این پارگراف به‌عنوان شاهدهی برای آن ادعا انتخاب شده است. او حتی نمی‌گوید از کدام جمله یا عبارت نقل شده چنین برداشتی دارد. نویسنده در جایی دیگر ادعا می‌کند که آلتوسر آثار مارکس را مقدس می‌پنداشت، به‌گونه‌ای که نمی‌توان درباره آن بحث کرد یا آن را درک کرد، مگر آن‌که ایمان بیاورد و بعد به‌عنوان شاهدهی بر مدعای خود، بندی از «خوانش کاپیتال» آلتوسر نقل می‌کند؛ بندی که مضمونش (دست‌کم از نظر نگارنده این مقاله) این است که کاپیتال مارکس را باید در چهارچوب فلسفه مارکسیستی خواند و بدون کمک این فلسفه درک درست آن محال است (همان: ۲۳۱). بماند که از منظر برخی متفکران اساساً روش آلتوسر تقدس‌زدایی از متن مارکس بود و او منتقد ایمان‌گرایی بود. بحث گرامشی در رابطه با روشن‌فکران نیز شاهد دیگری بر این ادعاست. نویسنده ادعا می‌کند گرامشی پیروانش را متقاعد کرد «کنش انقلابی و حقانیت نظری یکی هستند، که آموختن مساوی است با فرزاندگی و این‌که فرزاندگی مساوی است با حق حکم‌رانی»

(همان: ۲۸۰)؛ ایده‌ای که ریشه در عرفان گنوسی دارد و گرامشی آن را در جهت سکولار به خدمت خود گرفت، درحالی‌که نظریه روشن‌فکری و هژمونی، براساس رابطه دیالکتیکی میان روشن‌فکر و توده، سلطه از جانب هرکدام بر دیگری را نفی می‌کند. بنابراین، به نظر می‌رسد این نتیجه‌گیری بیش‌تر برداشتی شخصی است که در یک متن علمی نیازمند اثبات است و دست‌کم برای نویسنده این مقاله مستند و اثبات نمی‌شود. در گفتار ششم هم اسکروتن با نقل جمله‌ای از دلوز و گتاری با این مضمون که حقیقت وجود ندارد، نتیجه می‌گیرد که مطابق آرای آن‌ها پس «حقیقت تابع قدرت است، و قدرت از آن من است، قدرت ربط و ضرورت» (همان: ۲۶۸).

۳. ارجاع‌ها و مستندکردن ادعاها: یکی دیگر از مشکلات کتاب ارجاع‌ندادن به ادعاهای اصلی و کلیدی است. نویسنده، در بررسی آرای فوکو (همان: ۱۵۴) می‌گوید که فوکو با جعل داده‌های تاریخی میان بورژوازی، خانواده پدرسالار، و اقتدارگرایی رابطه‌ای ذاتی برقرار می‌کند؛ بحثی که شما اگر تسلطی بر آثار فوکو نداشته باشید، احتمالاً نمی‌توانید بگویید در کدام کتاب آمده است. کمی جلوتر (همان: ۱۶۲)، می‌گوید فوکو، با وجود آگاهی تاریخی از دادگاه‌های انقلابی فرانسه و مسکو، بازهم مدافع نوعی «عدالت پرولتاری» بود که فرصت هرگونه دفاع را از متهم می‌گیرد. این گزاره هم بدون ارجاع به آثار فوکو مطرح می‌شود. در صفحه ۲۲۴ ایده اروپای متحد هابرماس را سرانجام طبیعی پروژه فرانکفورت می‌خواند، بدون این‌که به بحث هابرماس ارجاع دهد و بگوید کجا این ایده مطرح شده است. در بررسی آرای ژینک و طرح ادعای ژینک در مورد «دیکتاتوری پرولتاریا»، به‌عنوان یک گزینه، هیچ ارجاعی وجود ندارد. متن بیش‌تر شرح برداشت‌های اسکروتن از تفکرات چپ است و در مواردی حتی تفکیک میان موضع اسکروتن یا تحلیل او از آرای متفکر نیز به‌سادگی امکان‌پذیر نیست (همان: ۸۸، ۹۶).

۴. تقلیل‌گرایی و برداشت‌ها و استدلال‌های ساده‌انگارانه: یکی دیگر از مواردی که این متن را به متنی غیرعلمی تبدیل می‌کند رویکرد تقلیل‌گرایانه یا ساده‌انگارانه نویسنده است که گاهی در تقلیل و سپس تحقیر یک ایده و گاهی در ادعاها یا پاسخ‌هایی سطحی و ساده به برخی از پرسش‌ها اتفاق می‌افتد. هم‌چنین، اسکروتن به‌سادگی مفاهیم چپ نو، مارکسیست، و سوسیالیسم را معادل یک‌دیگر و به‌جای یک‌دیگر استفاده می‌کند (Coates n.d.: 197).

- تقلیل‌گرایی: رویکرد نویسنده در پرده‌برداشتن از ماهیت زبان ترازوین چپ - تقلیل‌گرایی است. اسکروتن با رمزگشایی و تفسیر آرای هرکدام از این متفکران و

رساندن آن‌ها به مارکسیسم و درنهایت این ادعا که برای مثال تمام آن‌چه فوکو گفته، تصویر همان جدال بورژوازی با پرولتاریاست، به شدت تقلیل‌گرایانه و ساده‌انگارانه عمل می‌کند. کار اصلی اسکروتن تقلیل یا یکی‌انگاشتن چپ‌نو با مارکسیسم و پس‌از آن تقلیل مارکسیسم به شوروی است. او در کلیت کار به مارکسیستی حمله می‌کند که در نظریه بسیار رادیکال است و در عمل حامی شوروی و سیاست‌هایش بود. مارکسیستی که چپ‌نو آن را نقد کرد (ibid.: 203) و با ارائه برداشت‌های جدید و اصلاح عناصری در نظریه مارکس، که استالین به آن‌ها توسل بسته بود، تلاش کرد خوانش جدیدی را ارائه دهد. حتی اگر بنیان اصلی آرای فوکو مباحث مارکس باشد، این ادعا که نظریه ایپسمته فوکو دراصل بازگشتی به نظریه مارکسیستی ایدئولوژی است و اهدافی مارکسیستی دارد و از این‌رو مهم‌تر است رویکرد و ادعایی علمی نیست، به‌خصوص این‌که اثبات و مستند نمی‌شود. در بررسی و نقد دیدگاه گالبرایت نیز، نویسنده با عبارات‌های طعنه‌آمیز و ردکردن چند ایده متفکر کل دیدگاه او را بدون نقد، به‌زعم خود، بی‌اعتبار می‌سازد و بعد آن را ساده و مسخره می‌کند (اسکروتن ۱۳۹۷: ۷۳-۷۵). او، در این موارد با رد و ابطال نتایج، غلط‌بودن مقدمات را نتیجه می‌گیرد (همان: ۷۸، ۱۶۲). شاهدهی دیگر بر این مدعا ارجاع به نقل‌قولی از آلتوسر است که نویسنده آن را ثقیل، پر از ظن، اسیر دور باطل، و «به‌سان دیوانه‌ای که در قفسی خیالی گرفتار شده» می‌خواند و محتوای بند را با استهزا خلاصه می‌کند: «درک یک استدلال یعنی درک معنای آن». برداشت نویسنده مقاله حاضر از این بند این بود که درک یک استدلال ایدئولوژیک مستلزم شناخت خود ایدئولوژی، زمینه ظهور و رشد آن ایدئولوژی، و مسئله (پروبلماتیک) آن ایدئولوژی است. البته که اسکروتن می‌تواند با نگاهی ساده‌انگارانه این بحث را در عبارت کوتاه «درک یک استدلال یعنی درک معنای آن» خلاصه کند (همان: ۲۳۳-۲۳۴)، همان‌طور که احتمالاً می‌توان کتاب چهارصد صفحه‌ای او را در جمله کوتاه «اندیشه چپ اندیشه‌ای تهی و فاقد معناست» خلاصه کرد. ظاهراً، نویسنده به تفسیر، تکرار و تنوع مفاهیم، معانی بین‌متنی، و ظرایف ایده‌ها، و دقت در بیان نظریات هیچ باوری ندارد، تا آن‌جاکه در مواردی می‌توان - البته با کمی خارج‌شدن از مسیر انصاف - رویکرد نویسنده در رمزگشایی از زبان ترازنوبین را به توصیف تندیس یا

مجسمه‌ای صرفاً باتوجه‌به جنس آن تشبیه کرد؛ مثلاً تشبیه تندیس داوود به قطعه‌ای مرمر.

– ساده‌انگاری و نگاه سطحی به مسائل: این رویکرد بیش‌تر در تحلیل دلایل نفوذ چپ‌ها در جامعه خود را نشان می‌دهد؛ وقتی نویسنده نمی‌تواند به یکی از ادعاهای مهم و البته ضمنی خود پاسخ روشن و قابل‌قبولی دهد؛ این‌که چرا اندیشه چپ، به‌رغم مهم‌بودن، تا این حد باقبال و نفوذ یافته است. بی‌تردید، پاسخ‌هایی از این دست که جامعه‌مجنون است یا پارانویا دارد یا شیفته مهم‌ است (همان: ۲۴۶) پاسخ‌هایی قانع‌کننده نیست، مگر با شواهد و داده‌های تجربی و علمی اثبات شود. خواننده بی‌طرف هنگام مطالعه این کتاب احتمالاً بارها از خود می‌پرسد چگونه تمام متفکران چپ، به‌خصوص فرانسوی‌ها و آلمانی‌ها، در پی ضربه‌زدن به جامعه و بنیان خود بوده‌اند (همان: ۲۲۱) و چگونه توانسته‌اند، به‌قول اسکروتن، مهم‌ بیافند و جامعه، دست‌کم جامعه دانشگاهی، آن‌ها را خوانده، فهمیده، و پذیرفته است (همان: ۲۶۹). اسکروتن باید پاسخ دهد که باتوجه‌به چه شواهد جامعه‌شناختی‌ای آلمان دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ جامعه‌ای با روحیه انقلابی است؛ جامعه‌ای که تمایل داشت آزادی خود را توهم بخواند و به‌دنبال نظریه‌هایی برای توجیه توهم خود بود (همان: ۲۰۵).

۵. برهان شخص‌بنیاد یا ارجاع غرض‌ورزانه به زندگی شخصی افراد: آخرین بحث درباره غیرعلمی بودن کتاب شرح داستان زندگی برخی متفکران در جهت اثبات ادعاهای نویسنده است. این رویکرد در مورد سارتر، فوکو، آلتوسرف، و گرامشی برجسته است. نقل داستان‌هایی از زندگی شخصی این افراد یا سرزنش کردن سبک و لحن نوشته‌های آن‌ها نمی‌تواند به‌مثابه شهادی در تأیید ادعای اسکروتن باشد. ارجاع به بیماری فوکو و بستری شدن او در بیمارستانی که کین‌توزانه آن را توصیف کرده بود و پیوند دادن این بیماری به تغییر آرای فوکو (همان: ۱۵۶) یا اظهارنظر درباره زندگی جنسی لکان (همان: ۲۵۰) غیرعلمی و غیراخلاقی است. البته، نشان دادن ارتباط میان اندیشه و زندگی شخصی نه تنها با علم جامعه‌شناسی و روان‌شناسی مغایر نیست، بلکه بسیاری از پژوهش‌گران، به‌ویژه در حوزه جامعه‌شناسی معرفت، درباره این ارتباط پژوهش کرده‌اند. باوجود این، شیوه استفاده اسکروتن غرض‌ورزانه است. او، بدون ارائه چهارچوبی نظری درباره ارتباط ایده‌ها و نظریه‌ها با زندگی شخصی و پیش‌بردن بحثی دقیق و نشان دادن این ارتباط، با نقل داستانی

از زندگی فرد یا اظهارنظری درباره لحن نوشته‌های او تلاش می‌کند خواننده را تحت‌تأثیر قرار دهد تا مثلاً درباره شارلاتان‌بودن لکان به‌واسطه شیوه اغواگرانه او در روان‌کاوی (همان: ۲۵۰) تردید نکند.

در نگاهی کلی، می‌توان با دیوید کوتس هم‌راه بود که اصلی‌ترین انتقاد اسکروتن از چپ نو نداشتن بینش راست است (Coates n.d.: 196). اگر از شیوه و رویکرد غیرعلمی او بگذریم، چهارچوب و محتوای کلی خود بحث را نیز می‌توان بر مبنای همین سخن به‌چالش کشید. به‌نظر نگارنده این سطور، یکی از مهم‌ترین ایده‌ها و مفروضات نویسنده که البته در اندیشه و انتقادات او مستتر است و هرازگاهی رخی نشان می‌دهد، باور به حقیقتی واحد است؛ حقیقتی غایی که می‌توان به آن دست یافت. این باور بنیادین اسکروتن را می‌توان در اظهارنظر او درباره دلیل شهرت نظریه‌های فروید، یونگ، آدلر، کلاین، و لکان دید؛ جایی که نفوذ و تأثیر آن‌ها و نه حقیقت و صحت آن‌ها را دلیل شهرت آن‌ها می‌داند (اسکروتن ۱۳۹۷: ۲۴۹) یا در جای دیگر حاصل غلبه دستگاه مهم‌بافی در جامعه دانشگاهی را چیزی جز از بین رفتن ملاک حقیقت، اعتبار، و استدلال عقلایی برای تشخیص اندیشه از غیراندیشه معرفی می‌کند (همان: ۲۷۵). به‌عبارت‌دیگر، اسکروتن، حتی در حد یک فرض، نمی‌پذیرد که این اندیشه‌ها ممکن است بهره‌ای از حقیقت، هرچند اندک، برده باشند؛ آن‌جا که اسکروتن از نسبی‌گرایی و پراگماتیسم برآشفته می‌شود و در نقد رورتنی می‌گوید ظاهراً «مفاهیم قدیمی عینیت و صدق جهان‌شمول دیگر اهمیتی ندارند؛ آنچه مهم است این است که ما موافق هستیم» (همان: ۳۲۴) و در نتیجه‌گیری این گفتار از قصد مزورانه مشترک رورتنی و سعید برای ابطال همه دعاوی حقیقت مسلم و مطلق می‌گوید (همان: ۳۳۱). درنهایت و در گفتار پایانی نیز، تمام این جنجال را به‌نوعی برخاسته از نیاز ذاتی انسان به حقیقت و به دین می‌خواند (همان: ۴۰۱) و احتمالاً شارلاتان‌هایی که توانسته‌اند به این نیاز خود و جامعه با فلسفه کاذبی که خلق کرده‌اند پاسخ دهند. بر مبنای این چهارچوب معرفت‌شناختی است که اسکروتن نمی‌تواند با تکثر آرا و برداشت‌های متفاوت کنار بیاید و هم‌چنان نیازمند ارزش‌گذاری و ملاک‌هایی چون صدق و کذب است و در چهارچوب فلسفه دوئینی (خیر و شری) می‌اندیشد و نقد می‌کند.

یکی دیگر از ناکامی‌های نویسنده ناتوانی در درک و فهم اهمیت اندیشه‌های چپ و تحلیل جامعه‌شناختی دلایل نفوذ آن‌ها یا به‌قول او مهملات است و دلایلی چون مشکلات روانی، نیاز دینی، یا میل به ستیز با دیگری نیز صرفاً در حد ادعا و برداشت‌های شخصی باقی می‌ماند و با داده‌های جامعه‌شناختی یا نظریه‌های روان‌شناختی مستند و اثبات نمی‌شوند.

۶. نتیجه‌گیری

در تحلیل نهایی اثر، باید بگوییم اثر به نوعی تک‌صدایی گرفتار است و مونولوگی از روی خشم و عصبانیت است. از این رو، بیش‌تر انتقادهای اسکروتن به متفکران چپ و اندیشه آن‌ها به خود او و این مجموعه مقاله‌ها وارد می‌شود؛ گویی نویسنده در همان چهارچوب موردادعا مانده و تنها محتوا را تغییر داده است. اسکروتن در این مباحث وقتی نمی‌تواند هیچ دستاوردی، هرچند اندک، برای هریک از این فیلسوفان قائل شود، اسیر مرزبندی‌های راست و چپ یا حقیقت و فریب می‌شود. او آکنده از نفرت است. وقتی از فیلسوفان فرانسوی و آلمانی می‌نویسد، در شرح آرای متفکران چپ گزینشی عمل می‌کند، مصادره‌به‌مطلوب می‌کند، نتایج دل‌خواه خود را می‌گیرد، به زندگی شخصی و شخصیت متفکر ارجاع می‌دهد و آن‌ها را نتیجه اختلال شخصیتی می‌خواند، و درنهایت ایده‌ها را ساده و سپس مسخره می‌کند. او همان کاری را که، به‌نقل از خودش (اسکروتن ۱۳۹۷: ۳۸۱)، چپ‌ها درمورد اندیشه راست روا داشتند، یعنی تلاش برای غیرقابل قبول نشان دادن اندیشه‌های راست و حمله به آن، درحق اندیشه چپ روا می‌داند و تلاش می‌کند اندیشه آن‌ها را مهمل و اساساً بی‌معنا نشان دهد. درنهایت و درکل نیز، هدفش پرده برداشتن از ماهیت تفکرات چپ و آشکارکردن و رمزگشایی از زبان ترازنویین است؛ گویی چیزی پنهان وجود دارد که اگر آشکار شود، جامعه حقیقت را در خواهد یافت. از این منظر است که این کتاب از چهارچوب عملی و آکادمیک خارج است و نمی‌توان آن را به‌مثابه متنی درسی یا علمی پیش‌نهاد کرد. باین‌همه، به‌گمان نگارنده مقاله حاضر، این کتاب برای سه دسته از خوانندگان خواندنی است. نخست، برای علاقه‌مندان به اندیشه محافظه‌کاری و منتقدان سرسخت تفکرات چپ (آن‌ها بی‌شک از خواندن کتاب لذت می‌برند)؛ دوم، خوانندگانی که درپی سنجیدن عیار نقد اسکروتن درمورد هرکدام از آثار موردبررسی در این کتاب هستند که مستلزم داشتن تسلط کافی بر این متون و اندیشه چپ است؛ سوم، خوانندگان ماجراجو؛ خوانندگانی که ذهن بازی دارند و از خواندن برداشت‌های متفاوت، هرچند ایدئولوژیک، از متون واحد لذت می‌برند. ناگفته پیداست این خوانندگان نیز باید روی متون اصلی مسلط باشند و بتوانند نظرها و تحلیل‌های اسکروتن را از نظرهای این متفکران تمییز دهند و بی‌نیاز از ارجاع نویسنده به متون اصلی باشند.

پی‌نوشت

1. *Thinking for England* by Nicholas Wroe, The Guardian, 28 Oct 2000.

کتاب‌نامه

اسکروتون، راجر (۱۳۹۷)، *متفکران چپ نو*، ترجمه بابک واحدی، تهران: مینوی خرد.
رورتی، ریچارد (۱۳۷۹)، «هویت اخلاقی و استقلال شخصی»، *ارغنون*، ش ۱۶.
رورتی، ریچارد (۱۳۸۵)، *پیش‌آمد، بازی، و هم‌بستگی*، ترجمه پیام یزدان‌جو، تهران: مرکز.

Coates, D. (n.d.), "Roger Scruton and the New Left", in: *Social Class and Marxism*.

Wroe, N. (2000), *Thinking for England*, *The Guardian*, Available at:

<<https://www.theguardian.com/books/2000/oct/28/politics>>.